بسم الله الرّحمن الرّحیم

به نظر بنده انگیزه‌ی تجلیل از شهید مطهری«رحمة‌الله‌علیه» برای عزیزان مشخص است زیرا اگر ما در معرفی چنین بزرگانی کوتاهی کنیم دشمنان فرهنگی ما قهرمانان دروغین را به جوانان و جامعه‌مان تحمیل نموده و جامعه را از سرمایه‌های بزرگ فکری، فرهنگی که همواره باید مدّ نظر هر جامعه‌ای باشد، محروم می‌کنند. یکی از نشانه‌های سقوط تمدن غربی این است که قهرمانانش شخصیت‌های فکری و فرهنگی نیستند، هنرپیشه‌ها و ورزش‌کاران، قهرمانان آن ملت‌ محسوب می‌شوند، وقتی جوانان یک ملت این فاجعه‌ی بزرگ را به‌راحتی تحمّل کنند که چنین کسانی به جای قهرمانان واقعی، چشم‌ها و قلب‌هایشان را به خود جذب کرده‌اند، بدانید که هرگز نمی‌توانند تصمیم‌های بزرگ و سعادتمندانه برای خود بگیرند. تحقیقات خبر از آن می‌دهد که برنامه‌ی حساب‌شده‌ای توسط فراماسون‌ها در دنیا دارد این موضوع را به این شکل مدیریت می‌کند که نگاه‌ها و توجه‌ها به شخصیت فکری و فرهنگی معطوف نباشد و این وظیفه‌ی ما را سنگین‌تر می‌کند.

 هر انسانی برای درست‌زندگی‌کردن دغدغه‌ی تعالی جامعه‌ی خود را دارد تا جامعه در موضوعاتی پوچ و بی‌ارزش سقوط نکند و نگذارد قهرمانان واقعی جامعه از ذهن و حافظه‌ی جامعه محو شوند و درنتیجه آن جامعه گرفتار یک نوع بی‌ریشه‌گی گردد. قصد بنده بی‌احترامی به ورزشکاران و هنرپیشه‌ها نیست عرض بنده آن است که ورزشکاران و هنرپیشگان هم اگر بخواهند در هویتی پایدار به سر ببرند باید قهرمانان فکری و فرهنگی جامعه‌ی خود را مدّ نظر داشته باشند و این مسئله را باید به عنوان یک مسئله‌ی ملّی ببینیم تا گرفتار بی‌هویتی نشویم.

مراحل سه‌گانه‌ی زندگی شهید مطهری

شهید مطهری«رحمةالله‌علیه» برای طلاب و دانشجویان یک اُسوه‌ی ارزشمند و تجربه‌شده‌ای است که می‌تواند افق‌های بزرگی را مدّ نظر ما قرار دهد تا از پوچی و بی‌هویتیِ دوران رهایی یابیم. دوران زندگی شهید مطهری را می‌توان به سه دوره تقسیم کرد. دوران اول زندگی که خیلی خوب درس خواندند و در علوم حوزوی صاحب‌نظر و ملا شدند به طوری که هیچ کس در تسلط ایشان در آن علوم شبهه‌ای ندارد. اساتید خوبی را پیدا کردند و خوب هم درس خواندند و خوب هم فهمیدند و بعد هم در مورد مطالبی که به دست آوردند خوب فکر کردند تا بتوانند جای هر درسی را مشخص کنند و نسبت به اهداف عالی که دنبال می‌کردند آن دروس را ارزیابی نمایند، اهدافی که هر زمانی حوزه‌های علمیه باید مطابق آن زمان دنبال کنند. مقام معظم رهبری«حفظه‌الله» در همین رابطه بحث تحول در حوزه را پیش کشیدند و فرمودند: «کناره‌گیری از تحول موجب از بین رفتن و یا منزوی شدن خواهد شد، بنابر این تحول را باید پذیرفت و آن را در جهت صحیح مدیریت کرد».[[1]](#footnote-1)

ما در حال حاضر در حوزه‌های علمیه دوره‌ی فترت را می‌گذرانیم به طوری که نه می‌توانیم شرایط گذشته را ادامه دهیم و نه در شرایطی قرار داریم که باید در آن باشیم. واقعاً هزاران موضوع و مسئله بی‌جواب مانده است که فقط حوزه‌های علمیه باید جواب دهند تا موجب حیرانی و سرگردانی جامعه نگردد. این‌جا است که می‌توان گفت آن شخصیت جدیدی که باید حوزه‌ی علمیه به خود بگیرد با نظر به شخصیت شهید مطهری زودتر می‌تواند به‌دست آورد. البته به شرطی که بپذیریم در شرایط جدید هنوز نتوانسته‌ایم در حوزه‌های علمیه برسیم به آن چه که باید برسیم و از این لحاظ می‌بینید ما ناظر اذیت شدن دوستان طلبه هستیم. ولی به جهت آن که در شرایط فترت قرار داریم تحمل این اذیت را داریم و در این مرحله باید تحمل تلفات را داشت. همین‌طور که برای عبور از نظام شاهنشاهی و رسیدن به نظام اسلامی باید تلفات زیادی را تحمل می‌کردیم. تفاوت حضرت امام خمینی«رضوان‌الله‌تعالی‌علیه» با بعضی از مجتهدین دقیقاً در همین ‌بود که آن آقا وقتی قبل از انقلاب چهار نفر شهید دادیم حاضر به ادامه‌ی کار نبود و می‌گفت جواب این خون‌ها را نمی‌توانم بدهم چون نمی‌دانست تاریخ در حال عوض‌شدن است و برای حضور در تاریخ جدید چهار نفر که هیچ، ظرفیت ده ها هزار نفر شهید را هم باید داشته باشیم، زیرا نتیجه‌ای که حاصل می‌شود خیلی بزرگ‌تر از این‌ها است.

در دوره‌ی فترت، نسلی که می‌خواهد با عبور از گذشته، تاریخ جدید را شروع کند در زحمت قرار می‌گیرد و این را شهید مطهری خوب می‌فهمید و لذا خوب درس خواند تا از این جهت کمبودی نداشته باشد و عالمانه عبور کند و عبور عالمانه نکته‌ی بسیار مهمی است. عبوری که حوزه بتواند جهت جواب‌گویی به سؤالاتی که آن زمان پیش‌آمده بود در شرایط جدیدی قرار گیرد و مطهری با جواب‌گویی به سؤالات پیش‌آمده حوزه را از بن‌بستِ عدم ارتباط با بیرون از خود نجات داد.

دوره‌ی دوم زندگی شهید مطهری با استادیِ ایشان در دانشگاه شروع شد و این که نشان دادند استادِ کارآمدی هستند و چون در این دو مرحله جانانه و محکم عمل کردند مرحله‌ی سوم زندگی‌ ایشان خیلی زود شروع شد و خیلی خوب هم جواب داد و توانستند حقیقت اسلام را در دنیای جدید در محافل دانشگاهی روشن کنند و در وسعتی به وسعت جامعه‌ی ایران حضوری فعّال پیدا نمایند و این کاری است که عموماً انبیاء بدان دست می‌زدند.

انبیاء عجیب‌ترین حرف‌ها را که همان توحید باشد برای ملتی که هیچ چیز از توحید نمی‌فهمید می‌گفتند و در این مسیر خون دل‌ها می‌خوردند. ما یک کلمه می‌گوئیم توحید و رد می‌شویم ولی انبیاء خدا را وارد زندگی‌ها و جامعه کردند، آن هم جوامعی که برای همه‌چیز نقش قائل بودند، مگر برای آن یگانه‌ی حاضر در عالم.

شهید مطهری افکاری را به صحنه‌ی جامعه‌ی سکولار زده‌ی متجدد آوردند که هیچ سخنی از آن افکار توحیدی در میان نبود. جامعه دانشگاهی و روشنفکر و اداریِ تحت تأثیر فرهنگ زمان رضاخان و فرزندش آنچنان به غرب اصالت می‌داد که جای دین را فقط در گذشته‌ی تاریخ می‌دانست و آن را در حدّ یک سلیقه‌ی فردی پذیرفته بود. کسان دیگری هم از حوزه به دانشگاه دعوت شدند ولی در آن حدّ که یک درسی در رشته‌ی الهیات داشته باشند و شهید مطهری به دانشگاه رفت تا گفتمان سکولارِ حاکم را تغییر دهد و تاریخ جدیدی را که استادش حضرت امام خمینی«رضوان‌الله‌تعالی‌علیه» مدّ نظرها قرار داده بود، ظهور دهد. حتی مرحوم شهید مفتح با بستری که آقای مطهری فراهم کردند در دانشگاه تهران و سپس در محافل مذهبی شهر تهران حضور و ظهور پیدا کردند. پس در واقع شهید مطهری نرفتند دانشگاه تهران تا استاد دانشگاه باشند، رفتند تا از طریق دانشگاه تهران، تاریخی را که باید شروع شود ظهور دهند. چون متوجه بودند آخرین سخن‌های تاریخ جدید باید از تهران ظاهر بشود تا تحصیل‌کرده‌های کشور متوجه موضوع بگردند.

تأکیدِ‌ عرض بنده در این جلسه این است که مطهریِ دیروز و فردا را بشناسیم تا نمونه‌ای از علماء توحیدی را شناخته باشیم و از آن طریق تاریخ آینده‌ی خود را نیز شکل دهیم. در این رابطه مطالب خود را در شش نکته جمع کرده‌ام تا عرض کنم:

**جامعیت شهید مطهری**

1- تعریفی که شهید مطهری از زندگی برای خود کرده بود اولین چیزی است که ما باید در شناخت شهید مطهری مدّ نظر داشته باشیم و آن عبارت است از این‌که او توانسته بود خود را در عمیق‌فهمیدن دین معنا کند. ایشان در همین رابطه به سراغ افراد خاصی مثل علامه طباطبائی و آیت‌الله بروجردی«رحمة‌الله‌علیهما» می‌روند و یا به حضرت امام خمینی«رضوان‌الله‌تعالی‌علیه» رجوع می‌کنند. اساتیدی که هرکدام در رشته‌ی خود یا بی‌نظیر و یا کم نظیر بودند و شهید مطهری به یکی از آن‌ها و به رشته‌ای خاص بسنده نکرد. برخلاف بعضی‌ها که اگر در اصول فقه قوی شدند دیگر معنای خود را کامل می‌دانند و اگر به ایشان توصیه کنی حکمت صدرایی هم بخوانند احساس می‌کنند نیازی ندارند شهید مطهری در بسیاری از رشته‌های حوزه استاد مسلّم بودند و در هر رشته‌ای رشد فوق‌العاده‌ای هم کرده بودند ولی با این‌همه در هیچ رشته‌ای متوقف نمی‌شدند. مرحوم آیت‌الله طباطبائی را پیدا می‌کنند، حضرت امام را می‌یابند، مرحوم حاج میرزا علی آقا شیرازی را در اصفهان پیدا می‌کنند تا در اُنس با آن‌ها در معنایی که برای خود در راستای فهم عمیق اسلام، جستجو می‌کردند به کمال اَحسن برسند.

شهید مطهری شخصیتی است که بنا دارد دین را عمیقاً و همه‌جانبه بشناسد تا طوری آن را ارائه دهد که نه‌تنها همه‌ی اهل فکر از او بهره‌مند شوند، بلکه پیشاپیش زمینه‌ی دفع شبهات نیز فراهم گردد و افراد گرفتار التقاط نشوند، زیرا زمینه‌ی ظهورِ التقاط، در خوب نفهمیدن دین فراهم می‌شود. ما نیز به اندازه‌ای که از فهم همه‌ی جوانب دین کوتاهی کنیم به همان اندازه راه را برای طرح شبهات از طریق دشمنان دین فراهم می‌نماییم. در چنین فضایی ممکن است برای دفع شبهات چیزهایی را طرح کنیم که ربطی به دین نداشته باشد و بخواهیم به کمک آن‌ها به گمان خودمان دین را از دست شبهات آزاد کنیم و عملاً گرفتار التقاط ‌شویم.

اسلامِ جامع اسلامی است که فقه و تفسیر و کلام و فلسفه و عرفان را با هم دارد و شهید مطهری با چنین اعتقادی خود را وارد علوم اسلامی کرد و در همه‌ی این موضوعات صاحب نظر شد و توانست منشأ خدمات آنچنانی شود. بنده در تعجبم که چگونه بعضی‌ها در صدداند بعضی از ابعاد اسلام را نادیده بگیرند و مدعی می‌شوند عقل فلسفی و عرفانی از اسلام جدا است در حالی که اوج عرفان را ما در آیات قرآن پیدا می‌کنیم. این‌ها می‌خواهند برای نجات اسلام از یونانیت، فلسفه و عرفان را که حاصل تدبّر علمای اسلام در قرآن و روایات است، کنار بگذارند غافل از این‌که با این کار خلأهایی را در اسلام پدید می‌آورند که محل نفوذ شبهات و در نهایت التقاط می‌شود. وقتی یک وَجه از اسلام را همه‌ی اسلام تصور کردیم و تنها یک وجه از اسلام را خوب فهمیدیم، بقیه‌ی وجوه را نادیده می‌گیریم و گوینده‌ی آن را تکفیر می‌کنیم، همان کاری که با حضرت امام خمینی«رضوان‌الله‌تعالی‌علیه» کردند و کاسه‌ی آب آقا مصطفی را به جهت آن‌که پدرش حکمت و فلسفه درس می‌داد آب کشیدند. این به جهت آن است که وقتی در اسلام یک بُعدی شدیم و یک بُعد از ابعاد اسلام را همه‌ی اسلام قلمداد کردیم، آزاداندیشی را و فهم بقیه‌ی مسلمانان از بقیه‌ی ابعاد اسلام را زیر پا می‌گذاریم، در حالی که علم با آزاداندیشی جلو می‌رود و نه با تکفیر.

شهید مطهری به جهت جامعیتی که دارند نمونه‌ی خوبی از آزاداندیشی است. آن آزاداندیشی که مقام معظم رهبري«حفظه‌الله» در جمع اساتيد و طلاب حوزه‌ي علميه‌ي قم در رابطه با آن فرمودند:

«چرا اين کرسي‌هاي آزادانديشي در قم تشکيل نمي‌شود؟ چه اشکالي دارد؟ حوزه‌هاي علميه‌ي ما، هميشه مرکز و مهد آزادانديشي علمي بوده و هنوز که هنوز است، ما افتخار مي‌کنيم و نظيرش را نداريم در حوزه‌هاي درسي غير حوزه‌ي علميه، که شاگرد پاي درس به استاد اشکال کند، پرخاش کند و استاد از او استشمام دشمني و غرض و مرض نکند. طلبه آزادانه اشکال مي‌کند، هيچ ملاحظه‌ي استاد را هم نمي‌کند. استاد هم مطلقا از اين رنج نمي‌برد و ناراحت نمي‌شود، اين خيلي چيز مهمي است. خوب، اين مال حوزه‌ي ماست. در حوزه‌هاي علميه‌ي ما، بزرگاني وجود داشته‌اند که هم در فقه سليقه‌ها و مناهج گوناگوني را مي‌پيمودند، هم در برخي از مسائل اصولي‌تر؛ فيلسوف بود، عارف بود، فقيه بود، اين‌ها در کنار هم زندگي مي‌کردند با هم کار مي‌کردند؛ سابقه‌ي حوزه‌هاي ما اين جوري است. يکي، يک مبناي علمي داشت، ديگري آن را قبول نداشت. اگر شرح حال بزرگان و علما را نگاه کنيد، از اين قبيل مشاهده مي‌کنيد.مرحوم صاحب حدائق با مرحوم وحيد بهبهاني، نقطه‌ي مقابل؛ هر دو در کربلا زندگي مي‌کردند؛ معاصر، مباحثه هم مي‌کردند با هم. يک شب در حرم مطهر سيدالشهدا (علیه السلام) اين‌ها سر يک مسئله‌اي شروع کردند بحث‌کردن، تا اذان صبح اين دو نفر روحاني ايستاده - حالا وحيد بهبهاني آن وقت نسبتا جوان بوده، اما صاحب حدائق پيرمردي هم بوده- بحث کردند! مباحثه هم مي‌کردند با هم، منازعه هم مي‌کردند، اما هر دو هم بودند، هر دو هم درس مي‌گفتند. من شنيدم که شاگردان وحيد - که وحيد تعصب شديدي عليه اخباري‌ها داشت- مثل صاحب رياض و بعضي ديگر از شاگردان وحيد، مي‌رفتند درس صاحب حدائق هم شرکت مي‌کردند! اين جوري بوده؛ ما تحمل را در حوزه بايد بالا ببريم. خوب، يکي مشرب فلسفي دارد، يکي مشرب عرفاني دارد، يکي مشرب فقاهتي دارد، ممکن است همديگر را هم قبول نداشته باشند. من چند ماه پيش از اين، در مشهد گفتم که مرحوم آشيخ مجتبي قزويني«رضوان‌الله‌تعالي‌عليه» مشرب ضديت با فلسفه‌ي حکمت متعاليه، مشرب ملاصدرا، داشت - ايشان شديد، در اين جهت خيلي غليظ بود- امام«رضوان‌الله‌تعالي‌عليه» چکيده و زبده‌ي مکتب ملاصدراست؛ نه فقط در زمينه‌ي فلسفي‌اش، در زمينه‌ي عرفاني هم همين جور است. خوب، مرحوم آشيخ مجتبي نه فقط امام را قبول داشت، از امام ترويج مي‌کرد تا وقتي زنده بود. ترويج هم از امام کرد؛ ايشان بلند شد از مشهد آمد قم، ديدن امام. مرحوم آميرزا جواد آقا تهراني در مشهد جزو برگزيدگان و زبدگان همان مکتب بود، اما ايشان جبهه رفت. با تفسير حمد امام که در تلويزيون پخش مي‌شد، مخالف بودند؛ به خود من گفتند؛ هم ايشان، هم مرحوم آقاي مرواريد، اما حمايت مي‌کردند. از لحاظ مشرب و ممشا مخالف، اما از لحاظ تعامل سياسي، اجتماعي، رفاقتي، با هم مأنوس؛ همديگر را تحمل مي‌کردند. در قم بايد اين جوري باشد. يک نفري نظر فقهي مي‌دهد، نظر شاذي است. خيلي خوب، قبول نداريد، کرسي نظريه‌پردازي تشکيل بشود و مباحثه بشود؛ پنج نفر، ده نفر فاضل بيايند اين نظر فقهي را رد کنند با استدلال؛ اشکال ندارد. نظر فلسفي داده مي‌شود همين جور، نظر معارفي و کلامي داده مي‌شود همين‌جور، مسئله‌ي تکفير و رمي و اين حرف‌ها را بايستي از حوزه ور انداخت؛ آن هم در داخل حوزه نسبت به علماي برجسته و بزرگ؛ يک گوشه‌اي از حرفشان با نظر بنده‌ی حقير مخالف است، بنده دهن باز کنم رمي کنم؛ نمي‌شود اين جوري، اين را بايد از خودِ داخل طلبه‌ها شروع کنيد. اين يک چيزي است که جز از طريق خود طلبه‌ها و تشکيل کرسي‌هاي مباحثه و مناظره و همان نهضت آزاد فکري و آزادانديشي که عرض کرديم، ممکن نيست. اين را عرف کنيد در حوزه‌ي علميه؛ در مجلات، در نوشته‌ها گفته شود.»[[2]](#footnote-2)

آزاداندیشی تا آنجا در بین علمای دین جاری است که یک جا آقای مطهری به آقای طباطبائی در رابطه با اعتباریات اشکال می‌کنند[[3]](#footnote-3) و یا پاورقی بر بحث قوه و فعلِ اصول فلسفه را چندین سال عقب می‌اندازد تا برای خودشان حل شود و سپس نظر علامه را شرح دهند. عرض بنده آن است که فهم خوب از اسلام به خودی خود یک نوع آزاداندیشی را به همراه می‌آورد که شما نمونه‌های آن را در شهید مطهری و یا علامه طباطبائی می‌یابید.

**مطهری و انضباط فکری**

2- لازمه‌ی فهم عمیق دین انضباط فکری است و شهید مطهری این انضباط فکری را در گفتارها و آثار نوشتاری خود به خوبی نشان دادند. اگر تصمیم بگیرید دین را خوب بفهمید باید ذهن خود را منظم کنید و براساس مشهورات و مقبولات و اعتباریات تصمیم نگیرید. برداشت‌های عامه‌ی مردم از دین معلوم نیست که حقیقی باشد باید به اصل دین رجوع کرد و با حقیقت آشنا شد و در رابطه با روحیه‌ای که هر خرافه‌ای را نباید به اسلام نسبت داد حضرت امام می‌فرمایند: «ما مفتخريم كه بانوان و زنان ما ... از محروميت‌هايى كه توطئه‌ی دشمنان و ناآشنايى دوستان از احكام اسلام و قرآن بر آن‌ها بلكه بر اسلام و مسلمانان تحميل نمودند، شجاعانه و متعهدانه خود را رهانده و از قيد خرافاتى كه دشمنان براى منافع خود به دست نادانان و و بعضی از آخوندهای بی‌اطلاع از مصالح مسلمین به وجود آورده بودند، خارج نموده است.»[[4]](#footnote-4) این نوع سخن‌گفتن علاوه بر شجاعت، اطلاع و فهم کافی از اسلام را می‌طلبد. حضرت امام با این که شدیداً رعایت روحانیت را می‌کنند وقتی پای تنگ نظری و یک بعدی کردن اسلام به میان می‌آید بحث «آخوندهای بی‌اطلاع از مصالح مسلمین» را به میان می‌کشند تا مشهورات به پای دین گذاشته نشود. وقتی که ما مقدماتمان در فهم دین ضعیف باشد شجاعتِ حذف پیرایه‌هایی را که به دین چسبانده‌اند نداریم چون با یک انظباط فکریِ لازم وارد نشده‌ایم. انصافاً شهید مطهری در داشتن انضباط فکری نمونه بوده است که حاصل آن را در آزاداندیشی ایشان می‌بینید.

مطهری و انصاف علمی

3- وقتی انضباط فکری در میان باشد آزاداندیشی ظهور می‌کند. دوست و دشمن معتقدند شهید مطهری به نظر مخالف خودش به همان اندازه‌ای که بهره‌ای از حق در آن نظر بود، احترام می‌گذاشت و این چیز بسیار با ارزشی است و چه بسیار انسان‌هایی که به جهت همین خصلت شهید مطهری بعدها نجات پیدا کردند. زیرا تنها به روش شهید مطهری که به افکار مخالف خود اجازه‌ی آزادی بیان می‌داد و نقد منصفانه و عالمانه می‌کرد، می‌توان از اسلام پاسداری نمود. ساکت کردن مخالفان هنر نیست قانع کردن آن‌ها هنر است، تا امکان تغییر موضع به مخالفان داده شود. و ما نیز با دنبال کردن روش مطهری، می‌توانیم مطهری را در تاریخ تکرار کنیم و هوشیاری تاریخی خود را ادامه دهیم.

در فضایی که قشر تحصیل‌کرده، با شنیدن نام دین به یاد خرافات می‌افتاد و با طرح آزادی، به نفی شریعت منتقل می‌شد، شهید مطهری به میدان آمد تا از دین و آزادی معنای دیگری ارائه دهد تا از دین و آزادی، سعادت بشر به دست آید.

انصافی که در شهید مطهری بود در عین این که مواظب بود کسانی به نام نو اندیشی محتوای ایمان را در هم نریزند، طوری عمل می‌کرد که تا آنجا که ممکن است در دینِ افراد تشکیک ایجاد نشود و تعداد مرتدها زیاد نگردد. در مقابل تحریف دین می‌ایستاد ولی سعی او آن بود که افراد را راهنمایی کند که نه گرفتار دین تحریف شده باشند و نه خود عامل تحریف دین شوند و به همین جهت بسیاری از افرادِ تحصیل‌کرده خود را وامدار آن شهید می‌دانند که چگونه راه به سوی حقیقت را در مقابل آن‌ها گشود و همه‌ی این‌ها به جهت روحیه‌ی آزاداندیشی و انصاف علمی شهید مطهری به‌دست آمد.

روحیه‌ی آزاداندیشی و انصاف و دقت ‌نظرِ شهید مطهری باعث شد که شخصی مثل احسان طبری که عضو کمیته‌ی مرکزی حزب توده بود و به گفته‌ی مارکسیست‌ها معروف‌ترین و برجسته‌ترین چهره‌ی نظری حزب توده به حساب می‌آمد، به اسلام روی آورد. احسان طبری در محافل علمی دنیا مطرح بود، مارکسیست‌های فرانسوی کتاب‌هایی که در شرح مارکسیسم نیاز داشتند به آقای احسان طبری سفارش می‌دادند. مسلمان شدن احسان طبری به معنای سقوط واقعی نظریه مارکسیسم لنینیسم بود. سمینارهای مهم او در روسیه و فرانسه در دفاع از مارکسیسم از یک طرف و خبر مسلمان شدن او از طرف دیگر چه پدیده‌ی عجیبی در تاریخ مارکسیسم به وجود آورد، مثل این است که پاپ مسلمان شود، آیا دیگر چیزی برای مسیحیت باقی می‌ماند؟ جناب آقای حسین شریعتمداری موضوع مسلمان شدن احسان صبری را این‌طور نقل می‌کند:

«سال های اولیه‌ی دهه‌ی ۶۰ بود. مرحوم احسان طبری، یکی از چند نظریه پرداز بلند آوازه‌ی مارکسیسم و عضو برجسته‌ی آکادمی علمی شوروی که شهرتی جهانی داشت، در پی خیانت حزب توده (که مرحوم طبری نیز عضو مرکزیت آن بود) بازداشت شده بود. او بعد از مدتی مورد لطف و عنایت خدای سبحان قرار گرفت و در مقابل حیرت محافل آکادمیک و عصبانیت مجامع سیاسی شرق و غرب به اسلام بازگشت و با نگاهی عالمانه و جدیّتی کم نظیر به نقد و نفی مارکسیسم نشست. نگارنده [حسین شریعتمداری] در آن هنگام (سال ۱۳۶۲) از سوی شهید محلاتی (نماینده‌ی امام«رضوان‌تعالی‌الله علیه» در سپاه و نیز فرماندهی وقت سپاه پاسداران) برای مباحثه و گفت و گو با احسان طبری و برخی دیگر از اعضای مرکزیت حزب [توده] دعوت شدم و همراه با دو تن دیگر از برادران سپاهی از اولین هفته‌های بعد از دستگیری سران حزب، کار خود را آغاز کردیم و از نزدیک در جریان تحولات روحی و عقیدتی احسان طبری بودیم.

مرحوم احسان طبری در جریان این گفت و گو ها که بعد از بازگشت وی به آغوش اسلام و تا روزهای پایانی عمر وی نیز ادامه داشت، بارها و به مناسبت‌های مختلف از استاد شهید مرتضی مطهری یاد می‌کرد و با قاطعیت می‌گفت که ترور ایشان نمی‌تواند کار یک گروه بی‌شعور نظیر گروه فرقان باشد. می‌گفت که آکادمی علوم شوروی نیز به اندازه‌ی آمریکایی‌ها از تولید فکر شهید مطهری نگران بود.

اظهارات مرحوم طبری در باره‌ی استاد، اگر چه فراوان و تمامی آن‌ها عبرت انگیز و درس آموز است، ولی در این نوشته‌ها تنها به چند نمونه از آن‌ها اشاره می کنم ... مرحوم طبری می‌گفت، «من و دوستانم در حزب توده و نیز در آکادمی علوم شوروی از آثار استاد مطهری استفاده فراوانی می‌کردیم» و در مقابل پرسشِ همراه با تعجب نگارنده توضیح داد، (نقل به مضمون) «آقای مطهری از جمله دانشمندانی بود که وقتی می‌خواست یک نظریه و یک عقیده‌ی مخالف اسلام، نظیر مارکسیسم را نقد و رد کند، مثل بعضی‌ها، عقیده‌ی مخالف را از ابتدا و به گونه‌ای ناقص مطرح نمی‌کرد که نفی و نقد آن ساده و آسان باشد. او مارکسیسم را دقیقاً همان گونه که بود مطرح و تمامی دلایل و شواهدی را که ما برای اثبات مارکسیسم می‌آوردیم، بدون کم و کاست ارائه می‌کرد و نکته‌ی درخور توجه و مورد استفاده‌ی ما این‌که استاد علاوه بر آنچه نظریه پردازان مارکسیسم به عنوان دلیل برای اثبات نظر خود آورده بودند، به دلایل جدید و تازه‌ی دیگر نیز که به ذهن ما خطور نکرده بود، اشاره می‌کرد و سپس با نگاهی عالمانه و موشکاف به نقد آن می‌پرداخت و آنچه را که ما طی چند دهه رشته بودیم، به راحتی پنبه می‌کرد.

ما به دلایل جدید و بدیعی که استاد مطهری علاوه بر دلایل خودمان برای اثبات ایدئولوژی مارکسیسم می‌آورد، نیاز فراوانی داشتیم و البته طبیعی بود که به منبع آن اشاره نمی‌کردیم، زیرا اشاره به مأخذ، باعث مراجعه‌ی اعضا و هواداران به نظرات استاد می‌شد و این، یعنی فاتحه خواندن بر مارکسیسم.

طبری می‌گفت، «فلانی! آیا به نظر تو اگر کسی فقط پاورقی استاد بر اصول فلسفه و روش رئالیسم را مطالعه کند، دیگر برای مارکسیسم و سایر مکاتب غیر دینی پشیزی ارزش قائل می‌شود»؟

گفتنی است که یک روز از نورالدین کیانوری، دبیر کل حزب توده پرسیدم، «چرا بخش قابل توجهی از تبلیغات حزب را به مخدوش کردن چهره‌ی استاد مطهری اختصاص می دادید؟» در پاسخ گفت، «پس انتظار داشتید که اعضا و هواداران را به مطالعه آثار ایشان تشویق کنیم؟»

تلاش برای مخدوش‌کردن چهره‌ی آقای مطهری منحصر به حزب توده نبود. در این زمینه میان گروه‌های مخالف نظام یک توافق نانوشته و البته قطعی وجود داشت. وی توضیح می‌داد که آثار مطهری برای همه خطرناک بود.

احسان طبری می‌گفت، «اگر استاد مطهری به اردوگاه مارکسیسم و یا اردوگاه امپریالیسم تعلق داشت، هرگز اجازه نمی‌دادیم اوقات گرانبهای این کانون تولید فکر و اندیشه برای انجام اموری نظیر فیش برداری و امثال آن تلف شود. در کجای دنیا برای تولید حرارت، به جای هیزم، مبل های گران قیمت را می‌سوزانند؟

در جریان یکی از جلسات گفتگو، احسان طبری اصرار می‌کرد به مسئولان نظام بگویید، ترویج افکار و اندیشه‌ی استاد مطهری منحصر به چاپ و توزیع آثار ایشان نیست، باید بر اساس افکار و اندیشه استاد مطهری برای سطوح مختلف آموزشی (دبستان، دبیرستان و دانشگاه ها) فرآورده‌ی فرهنگی و فکری تولید شود و برای این منظور به ارائه‌ی غیر مستقیم اندیشه‌ی استاد مطهری در قالب فیلم، سریال تلویزیونی و مخصوصاً رمان تأکید می ورزید.»[[5]](#footnote-5)

**مطهری و عقل قدسی**

4- همه‌ی ما معتقدیم شهید مطهری یک فیلسوف است ولی فیلسوفیِ آقای مطهری از جنس فیلسوفی ارسطو که رجوع آن به‌ کلی انتزاعی است، نمی‌باشد. از نوع فیلسوفی ملا صدرا و ابن سینا و فارابی و شیخ اشراق است که رجوع آن‌ها به عقل قدسی و کلّیِ سِعی و توجه به مراتب وجود و کون جامع هستی است. این نوع عقل‌گرایی ریشه در قلبی دارد که محل تجلیات انوار الهی است و قرآن در توصیف چنین عقلی می‌فرماید: «لَهُمْ قُلُوبٌ يَعْقِلُونَ بِها»[[6]](#footnote-6) آن‌ها می‌توانند به جایی برسند که قلبی داشته باشند که با آن تعقل کنند. قلب، متوجه وجودِ نوریِ عالم غیب است و عقلی که تحت تأثیر قلب باشد عقل قدسی است و افق‌هایی مدّ نظر چنین عقلی قرار می‌گیرد که اصلاً ارسطو تصور آن را هم نمی‌کرد.

عقلِ جزئی، بُعدی از ابعاد شخصیت انسان است و برای اصلاح معاش می‌باشد ولی مباحث فلسفی آثار پرسش‌های عقل است از هستی، حال اگر این عقل با قلبِ بیدار شده توسط وحی جلو برود عقل حضرت امام و علامه طباطبائی و شهید مطهری«رحمة‌الله‌علیهم» می‌شود.

از آنجایی که رویکرد عقلیِ شهید مطهری، رویکرد به عقل قدسی است حتماً با اصالت دادن به عقل ابزاریِ مدّ نظر فلسفه‌ی غرب در تعارض خواهد بود، عقل ابزاری آن چیزی را دنبال می‌کند که انسان را به هدف‌های دنیایی و نفس امّاره برساند و در همین راستا صرفاً به آزادی اجتماعی می‌پردازد و شهید مطهری در همین رابطه می‌فرمایند:

«پيغمبران آمده‌اند تا علاوه بر آزادي اجتماعي به بشر آزادي معنوي بدهند و آزادي معنوي است كه بيشتر از هر چيزِ ديگر ارزش دارد. تنها آزادي اجتماعي مقدس نيست، بلكه آزادي معنوي هم مقدس است و آزادي اجتماعي بدون آزادي معنوي ميسّر و عملي نيست و اين است درد امروز جامعه‌ی بشري كه بشر امروز مي‌خواهد آزادي اجتماعي را تأمين كند ولي به دنبال آزادي معنوي نمي‌رود يعني نمي‌تواند قدرتش را حفظ كند چون آزادي معنوي را جز از طريق نبوت،‌ انبياء، دين، ايمان و كتاب‌هاي آسماني نمي‌توان تأمين كرد. ممكن است انساني باشد كه همان‌طور كه از نظر اجتماعي آزادمرد است، زير بار ذلت نمي‌رود، زير بار بردگي نمي‌رود و آزادي خود را حفظ كرده باشد يعني وجدان و عقل خودش را آزاد نگه داشته باشد. اين آزادي همان است كه در زبان دين «تزكيه‌ی نفس» و «تقوا» گفته مي‌شود.»[[7]](#footnote-7)

ملاحظه کنید که چگونه شهید مطهری مبنای فرهنگ غرب را زیر سؤال می‌برد و روشن می‌کند جنس فرهنگ غرب طوری است که قدرت حفظ آزادی معنوی را ندارد و این مربوط به ذات فرهنگ غرب است. اگر تأکید ایشان در جمله‌ی اخیرشان نبود حرف آن‌هایی که معتقدند شهید مطهری معتقد به جمع بین زندگی غربی و دینداری اسلامی است درست بود، چیزی که ملّی‌مذهبی‌هایِ نهضت آزادی برآن تأکید دارند، این‌ها می‌خواهند آقای مطهری را مصادره کنند.

مطهری‌های دهه‌ی 80 و 90

مقام معظم رهبری«حفظه‌الله» فرمودند:

 «به ‏نظر من محور اصلی باید شخصیت فکری و هویت روشنفکری مرحوم مطهری و نقش او در جریان فکری و روشنفکری اسلامی در کشور باشد. باید تلاش شود این جریان تداوم پیدا کند و متوقف نشود؛ چون ما همیشه به مطهری نیاز داریم. در شخص شهید مطهری نمی‏شود متوقف شد. برپایه‌ی پیشرفت‌های فکری و نوآوری‏های او باید جامعه و مجموعه‌ی‏ فکری اسلامی ما به نوآوری‏های دیگری دست پیدا کند. ما احتیاج داریم مطهری‏هایی برای دهه‌ی 80 و 90 داشته باشیم؛ چون نیازهای فکری روزبه‏روز و نوبه‏نو وجود دارد.»[[8]](#footnote-8)

حال سؤال این است که برای دهه‌ی 90 چه نوع مطهری و با چه افکاری نیاز داریم؟ مطهری در دهه‌ی 40 و 50 در مقابل تحریف دین ایستاد و سعی کرد نقطه‌ی عزیمت خشونت در صحنه‌ی گفتگوی فرهنگی را به صحنه‌ی تعامل و گفتگو و تفکر تبدیل کند. ما در جستجوی آن مطهری هستیم که از یک طرف از جانب مارکسیست‌ها و لیبرال‌ها تحت فشار بود که او مرتجع است و از طرف دیگر از جانب آخوندهای قشری تحت فشار بود که او وهّابی است، زیرا این‌ها هر نوع‌ نوآوری را برنمی‌تابیدند ولی او چون کوه در مقابل هر دو جریان انحرافی ایستاد. ما در آینده به همان مطهری نیاز داریم که بار غمِ دفاع از اسلام را به دوش می‌کشید و در این راستا هم در مقابل مارکسیست‌ها و لیبرالیست‌ها و هم در مقابل مذهبی‌های قشری می‌ایستاد و این‌ها همه با آن عقل قدسی حاصل می‌شود که مطهری حامل آن بود. به همین جهت وقتی به آزادی می‌نگرد با رویکرد به عقل قدسی به آن نگاه می‌کند و از این جهت و از این زاویه برای آزادی احترام قائل است و در چنین فضایی است که نه قشری‌گری می‌تواند حاکم باشد و نه لیبرالیسم، زیرا قشری‌گری نیز امکان تعالی انسان را در جامعه از بین می‌برد و در راستای تأکید برآزادی است که آیت‌الله سیدمحمدحسین‌ حسینی تهرانی از قول مرحوم علامه طباطبایی«رحمة‌الله‌علیه» نقل می‌کنند: استقرار مشروطه در ایران، با همه‌ی معایب فراوانی که داشت - از جمله غرب‌گرایی و بی‌دینی و لاابالی‌گری- این پیامد بسیار مطلوب را هم داشت که پس از آن، درویش کشی منسوخ شد؛ و آزادیِ نسبی برای گفت و گو های عرفانی به دست آمد؛ وگرنه هنوز قتل و غارت سالکانِ حق ادامه داشت.[[9]](#footnote-9)

زمانی بر این ملت گذشت که اظهار هر گونه سخن عرفانی حکم ارتداد را داشت حتی اگر در آن زمان آثاری که امروز شما از امام خمینی«رضوان‌الله‌تعالی‌علیه» در مباحث عرفانی دارید در دست داشتید خارج از دین به حساب می‌آمدید و حکم قتل شما را صادر می‌کردند. زمانی که حضرت امام خمینی«رضوان‌الله‌تعالی‌علیه» تفسیر سوره‌ی حمد را به روش عرفانی شروع کردند عده‌ای آمدند خدمت ایشان که «این تعبیرات را شما دوباره در میدان آوردید؟» امام می‌فرمایند: «باید دوباره [این تعبیرات به میدان] بیاید ... حالا به سليقه‌ی من درست در نمى‏آيد كه نمى‏شود گفت كه اينها اشتباهات است.» یکی از فضلا می‌فرمودند: در حین تفسیر سوره‌ی حمد توسط حضرت امام«رضوان‌الله‌تعالی‌علیه» رفتم خدمت آیت الله طباطبائی«رحمة‌الله‌علیه» تا نظرشان را در آن رابطه جویا شوم. علامه فرموده بودند: «جز حاج آقا روح الله احدی جرأت نمی‌کرد این حرف‌ها را به این صورت در سطح عموم بزند». آزادی برای طرح فکر و نظر خوب است و شهید مطهری با احترام به نظر مخالفان، تلاش می‌کرد چنین فضایی ایجاد شود.

آن آزادی که میدان را برای ظهور استعدادها باز کند خوب و لازم است. اما آزادی در فرهنگ لیبرالیسم چون رویکرد قدسی ندارد ابعاد شیطانی انسان را ظهور می‌دهد. شهید مطهری در این رابطه زحمت‌ها کشیدند تا نه آزادی نادیده گرفته شود و نه حالت لیبرایستی آن تأیید گردد.

نگاه امثال آقای بازرگان و ملی مذهبی‌ها به آزادی غیر از نگاه آقای مطهری به آزادی است. و به همین جهت تأکید می‌کنند «تنها آزادی اجتماعی مقدس نیست» در این جمله بدون آن‌که آزادیِ اجتماعی را نفی کنند نظرها را به آزادی معنوی می‌اندازند و ما را متوجه شرایطی می‌کنند که بتوانیم زمینه‌ی تحقق آزادی معنوی را فراهم کنیم که آن شرایط فقط با حاکمیت دستورات الهی امکان تحقق دارد، به همین جهت شهید مطهری بر مذهب تکیه دارند هر چند متهم می‌شدند که قرائت مطهری آخوندی و سنتی و واپس‌گرا است. مطهری واپس‌گرا نبود، او حقیقتاً به دنبال آزادی در تمام ابعاد آن بود ولی با بصیرت کامل و دقت نظر می‌دانست آزادیِ واقعی تنها از طریق دیانت محقق می‌شود و محافل روشنفکری از مطهری عصبانی بودند چون او در فکرکردن و حرف زدن دقیق بود و تجربه‌ی عبور از دیکتاتوری قاجار و گرفتارشدن در دیکتاتوری رضاخان را در چنته داشت در حالی‌که برای روشنفکران دیکتاتوری رضاخان ملموس نبود، چون در فضایی که رضاخان ایجاد کرده بود هر کاری می‌شد انجام داد مگر تأکید بر زندگی دینی و راز این که مطهری برای دین هویت فکری مستقلی را قائل بود باید در اندیشه‌ی دقیق و عبرت تاریخی او جستجو کرد.

**هدف رجوع به شهید مطهری**

5 - آزاد اندیشی و انضباط فکری و رجوع به عقل قدسی از مطهری انسانی ساخت که نظر به آثار او و مطالعه‌ی آن‌ها راه پرورش انسان‌هایی با خصوصیات شهید مطهری را در دهه‌های آینده هموار می‌کند.

هدفِ رجوع به آثار شهید مطهری باید معلوم باشد وگرنه ملی مذهبی‌ها هم با نیت و هدف خودشان به آثار شهید مطهری رجوع می‌کنند تا آزادی غیر قدسیِ خود را دنبال کنند. در حالی که مطهریِ فردا بیش از آن که برای عبور از ماکسیسم به ما کمک کند برای عبور از لیبرالیسم و آزادیِ غیر قدسی به ما کمک خواهد کرد. شهید مطهری عقل عبور از مارکسیسم را در پاورقی‌های کتاب «اصول فلسفه و روش رئالیسم» به ما نشان داد تا روشن کند چگونه به کمک سرمایه‌ی بزرگ فلسفه‌ی اسلامی می‌توان جامعه را از انواع فلسفه‌های الحادی و شیطانی آزاد نمود. شهید مطهری به کمک آیت الله طباطبائی«رحمة‌الله‌علیها» هر دو توانستند در کتاب اصول فلسفه با تبیین تفکر فلسفه‌ی صدرائی، ذات مارکسیسم را بنمایانند و مسلماً همان تفکر، یعنی فلسفه‌ی صدرایی با مطهری‌های دیگر ما را از فرهنگ غربی و سوبژکتیویته عبور می‌دهد. اگر کسی به‌خوبی به مبانی فلسفه‌ی اسلامی دست یابد در هر زمانی با نوآوری و نظریه‌پردازی خاصِ آن زمان می‌تواند حجاب‌های فکری و فرهنگیِ زمانه‌ی خود را بشناسد و جامعه را از آن عبور دهد. اگر ما موضوع مراتب وجود و نظر به حقیقت انسان را نفهمیم انگیزه‌ی لازم را جهت ایمان به حقیقت و اصلاح خود برای اُنس با حقیقت پیدا نمی‌کنیم و عملاً رجوع ما به دین در حدّ رعایت ظاهر دین خواهد بود.

مطهریِ فردا که مثل مطهری دیروز حامل اندیشه‌ی صدرائی است، می‌تواند به خوبی به مسائل آینده‌ی بشر جواب دهد، مسائلی که اندیشه‌ی مدرن از جواب گویی به آن‌ها ناتوان است و در همین رابطه مقام معظم رهبری«حفظه‌الله» می‌فرمایند:

«... به گمان ما فلسفه‌ي اسلامي در اسلوب و محتواي حکمت صدرايي، جاي خالي خويش را در انديشه‌ي انسان اين روزگار مي‌جويد و سرانجام آن را خواهد يافت...».[[10]](#footnote-10) مي‌فرمايند: «مکتب فلسفي صدرالمتألهين همچون شخصيت و زندگي خودِ او مجموعه‌ي در هم تنيده و به وحدت رسيده‌ي چند عنصر گرانبهاست. در فلسفه‌ي او از فاخرترين عناصرِ معرفت يعني عقل منطقي و شهود عرفاني و وحي قرآني، در کنار هم بهره گرفته شده و در ترکيب شخصيت او تحقيق و تأمل برهاني و ذوق و مکاشفه‌ي عرفاني و تعبد و تدين و زهد و اُنسِ با کتاب و سنت، همه با هم دخيل گشته».[[11]](#footnote-11)

تفکری که شهید مطهری در دهه‌های 40 و 50 توانست به کمک آن تفکر جواب‌گوی مسائل آن زمان باشد، توان جواب‌گویی به آینده را نیز دارد و عامل تمدن‌سازی اسلام خواهد بود. شهید مطهری در رابطه با ملاصدرا می‌گوید:

«محمدبن ابراهيم قوامى شيرازى معروف به صدرا و صدرالمتألهين. حكيم الهى و فيلسوف ربانىِ بى نظير كه حكمت الهى را وارد مرحله‌ی جديدى كرد. صدرا در آنچه علم اعلى يا علم كلى يا فلسفه‌ی اُوْلى يا حكمت الهى خوانده مى‌شود و تنها همين بخش است كه به حقيقت، فلسفه است و فلسفه‌ی حقيقى خوانده مى‌شود، زيرا ساير بخش‌ها اعم از رياضى و طبيعى در قلمرو علوم است، تمام فلاسفه‌ی پيشين را تحت الشعاع قرار داد، اصول و مبانى اوليه‌ی اين فن را تغيير داد و آن را بر اصولى خلل ناپذير استوار كرد. فلسفه‌ی صدرا از نوع (سهل ممتنع) است، به ظاهر بسيار ساده است، عبارتش اديبانه و منشيانه است، اما يك فرد بسيار مستعد سال‌ها بايد كار كند تا به مرحله‌ی اول برسد يعنى بفهمد كه آنرا نمى فهمد، تا بار ديگر با ديد ديگرى وارد شود. فلسفه‌ی صدرا از يك نظر به منزله‌ی چهار راهى است كه چهار جريان يعنى حكمت مشائى ارسطوئى و سينائى، و حكمت اشراقى سهروردى، و عرفان نظرى محيى الدينى، و معانى و مفاهيم كلامى با يكديگر تلاقى كرده و مانند چهار نهر سر به هم برآورده، رودخانه‌اى خروشان به وجود آورده اند. از نظر ديگر به منزله‌ی (صورتى) است كه بر چهار عنصر مختلف پس از يك سلسله فعل و انفعال‌ها اضافه شود و به آن‌ها ماهيت و واقعيت نوين بخشد، كه با ماهيت هريك از مواد آن صورت متغاير است. فلسفه‌ی صدرا يك نوع جهش است كه پس از يك سلسله حركت‌هاى مداوم و تدريجى در معارف عقلى اسلامى رخ داده است.»[[12]](#footnote-12)

شهید مطهری«رحمة‌الله‌علیه» در جای دیگر می گوید:

«حكمت الهى به‌وسيله‌ی صدرالمتألهين دگرگونى يافت كه مى‌توان آن را يك جهش ناميد، جهشى در فلسفه‌ی اسلامى. اين جهش مسبوق به يك سلسله دگرگونى‌هاى تدريجى بود كه قبلا به‌وسيله‌ی ديگران انجام يافته بود.»

مسلم آن است كه در گذشته حكمت مشاء و حكمت اشراق دو روش مختلف تلقى مى‌شدند و عرفان هم راه جدائى داشت، هم‌چنان‌كه كلام كه ناظر به حقايق اسلامى است، مستقل از همه‌ی اين‌ها بود. به‌وسيله‌ی صدرالمتألهين اختلاف مشاء و اشراق حل شد و مكتبى به‌وجود آمد كه نه تقيّد به گفته‌هاى مشاء داشت و نه به گفته هاى اشراق، در برخى مسائل با اين مكتب موافق بود و در بعضى مسائل با آن مكتب. و همچنين بسيارى از موارد اختلاف نظر فلسفه و عرفان حل شد و چهره‌ی بسيارى از حقايق اسلامى روشن گشت، بدون آن‌كه از راه‌هاى كلامىِ متعارف آن روزگار بهره گرفته شود. اين بود كه فلسفه‌ی صدرالمتألهين به منزله‌ی يك چهار راه تلقى شد كه در آن‌جا راه‌هاى چهارگانه‌ی مشاء، اشراق، عرفان و كلام با يكديگر تلاقى مى كردند. اين چهار جريان در جهان اسلام ادامه يافتند تا در يك نقطه به يكديگر رسيدند و جمعاً جريان واحدى را به‌وجود آوردند. نقطه‌اى كه اين چهار جريان در آن‌جا با يكديگر تلاقى كردند «حكمت متعاليه» ناميده مى‌شود که به‌وسيله‌ی صدرالمتألهين شيرازى پايه‌گذارى شد.

 كلمه‌ی «حكمت متعالى» به‌وسيله‌ی بوعلى - نيز در اشارات- به كار رفته است ولى فلسفه‌ی بوعلى هرگز به اين نام معروف نشد.صدرالمتألهين رسما فلسفه خود را حكمت متعاليه خواند و فلسفه‌ی وى به همين نام مشهور شد. مكتب صدرالمتألهين از لحاظ روش، شبيه مكتب اشراقى است يعنى به استدلال و كشف و شهود توأماً معتقد است، ولى از نظر اصول و از نظر استنتاجات متفاوت است. در مكتب صدرالمتألهين بسيارى از مسائلِ مورد اختلاف مشاء و اشراق، و يا مورد اختلاف فلسفه و عرفان، و يا مورد اختلاف فلسفه و كلام براى هميشه حل شده است. فلسفه‌ی صدرالمتألهين يك فلسفه‌ی التقاطى نيست، بلكه يك نظام خاص فلسفى است كه هرچند روش‌هاى فكرى گوناگون اسلامى در پيدايش آن مؤثر بوده اند بايد آن را نظام فكرى مستقلى دانست.»[[13]](#footnote-13)

مطهری‌های فردا با نظر به حکمت متعالیه ما را به تمدن اسلامی می‌رسانند و استعدادهای بالقوه‌ی انقلاب اسلامی را به فعلیت می‌آورند

اگر ما راه شهید مطهری را با همان گوهر فکری صدرائی ادامه ندهیم امثال دکتر سروش به میدان می‌آیند و یک اسلام قلابی را به جوانان ما القاء می‌کنند که نتیجه‌اش کسانی می‌شود که با هرگونه عقل قدسی مقابله خواهند کرد. با رجوع به عقل قدسی و تفکر حِکمی به آن صورت که حضرت امام خمینی«رضوان‌الله‌تعالی‌علیه» بر آن تأکید دارند و مطهری‌ها را پروراندند می‌توان جایگاه اهل عصمت و طهارت را درست درک نمود و بر آن مبنا فرهنگ تشیع می‌تواند به عنوان یک فرهنگِ جهانی جای خود را در آینده‌ی بشر باز کند و بشریت حقیقتاً راه سعادت دنیا و آخرت خود را بیابد. و اگر حوزه‌های علمیه درست عمل کنند و شهید مطهری را با همه‌ی ابعاد شخصیتی‌اش اسوه‌ی خود قرار دهند مسئولیت تاریخیِ برگشت به فرهنگ تشیع را به انجام می‌رسانند.

مشکل امروز جامعه‌ی روشنفکری ما این است که نتوانسته است عقلِ رجوع به اهل بیت عصمت و طهارت (علیهم السلام) را بیابد، مطهریِ فردا می‌تواند آن عقل را به تحصیل‌کردگان جامعه برگرداند و جوابگوی سؤالاتی باشد که عقلِ ابزاریِ فرهنگ غربی از جواب‌گویی به آن سؤالات ناتوان است. حکمت صدرایی و عرفان نظری در کنار فقه آل البیت (علیهم السلام)، از شهید مطهری انسان نخبه‌ای ساخت که به یک تعبیر، مافوق حوزه و دانشگاه، عامل تحول فکریِ مهمی در زمانه‌ی خود شد. هیچ‌یک از نخبگان در دویست سال اخیر مدیون رشته‌ی تحصیلی رسمی دانشگاهی خود نیستند، اگر هم مدرک رسمی داشته‌اند آن مدرک منشأ اثر برای نقش تاریخی آن‌ها نبوده است. شهید مطهری نه دکترای رسمی دانشگاه داشت و نه فقیه رسمی حوزه بود، او بزرگ‌تر از سیستم بود و توانست جنبشی در معرفت دینی ایجاد کند.

مطهری و تمدن‌سازی

6- امام خمینی«رضوان‌الله‌تعالی‌علیه» می‌فرمایند: «ما با تمدن مخالف نيستيم، با تمدن صادراتى مخالفيم. تمدن صادراتى ما را به اين‏ روز نشانده است.»[[14]](#footnote-14) معنی حرف امام معلوم است. نگاه امام نگاهی است تمدن‌زا ولی تمدنی که مبنای آن اندیشه‌ی اسلامی باشد. شهید مطهری و امثال او از شاگردان حضرت امام، طوری پرورانده شده‌اند که در سراسر کارهایشان سعی دارند با رویکرد تمدن‌سازی به اسلام بنگرند و غفلت از این مهم یعنی غفلت از رویکرد تمدن‌سازی به اسلام، موجب انفصال دو جریان از متدینین شده است که امروزه شما در جامعه با آن‌ها روبه‌روئید. متدینینی که بدون نظر به تمدنی خاص، دیانت را مربوط به امور فردی می‌دانند و حاکمیت هر تمدنی برایشان قابل تحمل است و متدینینی همچون شهید مطهری‌ها که دیانت را تنها در ذیل حاکمیت اسلام معنا کرده‌اند و با معنا می‌دانند.

دیانتِ منهای توجه به تمدن اسلامی با ظاهری مقدس‌مآب در تقابل با شهید مطهریِ دیروز و مطهریِ فردا خواهد بود. اگر فهمیدیم کارهای مهمی وجود دارد که برای حاکمیت فرهنگ اهل البیت (علیهم السلام) در همه‌ی مناسبات جامعه باید انجام دهیم متوجه می‌شویم چگونه سیره و گوهر فکری شهید مطهری می‌تواند برای انجام آن کارهای مهم راه خوبی باشد، به شرطی که به جای مشغول شدن به تجلیل از مطهری به سیره و تفکر شهید مطهری نظر کنیم و دلخوری شهید مطهری از کسانی خواهد بود که او را بد بفهمند.

وقتی فاقد اندیشه‌ای باشیم که از عهده‌ی مسائل زمانه‌ی خود برآئیم و ابزار اندیشیدن را از دست داده باشیم، نمی‌فهمیم جایگاه مطهری کجاست و او چه کاری می‌تواند برای آینده‌ی ما انجام دهد. امثال حضرت امام و علامه طباطبائی و شهید مطهری ابزارهای اندیشیدن برای خروج از بن‌بست‌های تاریخی را در اختیار ما می‌گذارند تا نه گرفتار بی‌تاریخیِ روشنفکران شویم و نه در تحجر متوقف گردیم.

شهید مطهری قدرت تفکر داشت و در همان راستا نظریه‌پردازی مولد و صاحب نظر بود. با هر جریان فکری با تفکر برخورد می‌کرد، چه با ملا صدرا و علامه طباطبائی و چه با سقراط و افلاطون و ارسطو و هگل و سارتر، تعبدی نسبت به بزرگان تفکر نداشت و هیچ کس را خاتم المتفکرین نمی‌دانست همچنان که چنین انتظاری برای خود نیز نداشت تا ارادتمندان او، او را سدّ تفکر نمایند و خاتم المتفکرین قلمدادش کنند و این مبنای هر متفکری است. می‌فرماید:

اين بنده هرگز مدّعي نيست كه موضوعاتي كه خودش انتخاب كرده و درباره‌ی آن‌ها قلم‌فرسايي كرده است لازم‌ترين موضوعات بوده است، تنها چيزي كه ادعا دارد اين است كه به حسب تشخيص خودش از اين اصل تجاوز نكرده كه تا حدي كه برايش مقدور است، در مسائل اسلامي «عقده‌گشايي» كند و حتّي‌الامكان حقايق اسلامي را آنچنان كه هست ارائه دهد، فرضاً نمي‌تواند جلوي انحرافات عملي را بگيرد، باري حتّي‌الامكان با انحرافات فكري مبارزه نمايد و مخصوصاً مسائلي را كه دستاويز مخالفان اسلام است روشن كند.»[[15]](#footnote-15)

فرهنگ غربی برای ادامه‌ی حیات خود باید با اسلامی که مدعی نظام‌سازی است درگیر شود و در این راستا شبهه پراکنی می‌کند و بعضی از رویکردهای اسلامی را که منجر به عبور از غرب می‌شود زیر سؤال می‌برد. شهید مطهری مسئولیت جواب‌گویی به آن شبهات را به عهده گرفت تا تحقق تمدن اسلامی همواره مدّ نظر جامعه‌ی اسلامی بماند و یک لحظه از حاکمیت وجود مقدس حضرت حجت (عج الله تعالی فرجه الشریف) چشم بر ندارد و بر این مبنا شهید مطهری هم با مارکس درگیر می‌شود و هم با آزادی عنان‌گسیخته‌ی لیبرالیسم که هر دو مدّعی ایجاد تمدن بودند و هستند. شهید مطهری در جبهه‌ای قرار دارد که با تأکید بر تمدن اسلامی، در تعارض اساسی با همه‌ی مدعیان تمدن‌های غیر الهی برای بشریت است. جمله‌ی حضرت امام که فرمودند: «ما با تمدن مخالف نیستیم با تمدن صادراتی مخالفیم» در ذات خود نظر به تمدن اسلامی دارد. این نوع نگاه -که شهید مطهری‌ها پرورش‌یافته‌ی آن است- تفاوت اساسی دارد با آن نگاهی که تمدن غربی را در کنار مسلمانی خود می‌پذیرد و حاکمیت در امور انسانی و اقتصادی و سیاسی و تربیتی را به فرهنگ سکولارِ غربی می‌دهد و تنها از اسلام عبادات فردی را پذیرفته و در همین راستا است که می‌رود از ساواک اجازه می‌گیرد که اجازه دهند دعای ندبه برگزار کند. معلوم نیست چگونه دعای ندبه‌ای را که همه‌ی ابعاد آن نظر به حاکمیت امام معصوم است با اجازه‌ی ساواک برقرار می‌کنند و ساواک را به رسمیت می‌شناسند و فرهنگی را تحمل می‌کنند که دین را از سیاست جدا می‌داند و دینداران باید در ذیل حاکمیت سکولارها و در حدّی که آن‌ها اجازه می‌دهند، دینداری کنند؟ این غیر از آن حرفی است که حضرت امام«رضوان‌الله‌تعالی‌علیه» برآن تأکید دارند و می‌فرمایند: «خودتان را از غرب جدا كنيد، افكارتان را از غرب جدا كنيد. و هم نسل آتى را جورى كنيد كه اين غربزدگى را نداشته‏ باشید».[[16]](#footnote-16)

مطهری فردا

سؤال امروز بنده آن است که مطهریِ فردا چه خصوصیاتی باید داشته باشد که ادامه‌ی شهید مطهری دیروز باشد؟

برای فهم جایگاه مطهریِ فردا ابتدا باید متوجه باشیم مرحله‌ی تجدید نظر نسبت به مدنیت غرب و جایگاه آن در مدنیتی که انقلاب اسلامی بناست پایه‌ریزی کند فرا رسیده است، روح توحیدی انقلاب اسلامی چنین اقتضایی دارد که هرگونه باطلی را نفی می‌کند. و لذا تعارضات انقلاب اسلامی با غرب یکی بعد از دیگری ظاهر می‌شود. شخصیت علمی و شجاعت روحی شهید مطهری کمک می‌کند تا بتوان به تعارضات جدید پرداخت و از آن عبور کرد و جرأت رویارویی با تعارضات جدید را در خود ایجاد نمود. با ظهور انقلاب اسلامی، تمدن غرب شخصیتی خاص از خود نمایان کرد که تا به حال آن را پنهان نموده بود و همان مطهری که یک زمان در مقابل شبهات فرهنگ غربی قرار می‌گرفت و از اسلام دفاع می‌کرد امروز با همان گوهر فکری مجبور است در مقابل کلیّت غرب قرار گیرد، غربی که دیگر خود را در زیر پوشش حقوق بشر و دموکراسی پنهان نکرده و تمام قد با هر گونه حیات دینی که در اردوگاه غرب نباشد مقابله می‌کند. باید تفاوت غرب دهه‌های 40 و 50 را با غرب سال 2000 به بعد بشناسیم تا تفاوت مطهری دیروز و فردا را درک کنیم.

با ظهور انقلاب اسلامی، ذات غرب ظاهر شد و روحیه‌ی تمامیت‌خواهی آن به میدان آمد، مثل کاری که حضرت آدم با شیطان کرد. شیطان به جهت عبادات طولانی در کنار ملائکه قرار گرفته بود. آقای طباطبائی«رحمة‌الله‌علیه» می‌فرمایند آدم کفرِ پنهان شیطان را ظاهر کرد. چون قرآن در مورد شیطان می‌فرماید: «كانَ مِنَ الْكافِرينَ»[[17]](#footnote-17) یعنی او از همان اول به حضرت «الله» -که جامع همه‌ی اسماء حسنی است- کافر بود و لذا نتوانست به خلیفه‌ی «الله» سجده کند. ایمان شیطان به بعضی از اسماء الهی بود و نه ایمان به «الله». انقلاب اسلامی همین کار را با غرب کرد و کفر پنهان آن را ظاهر نمود، به این معنا که وقتی حق در جلوه‌ی حاکمیت، در مناسبات انسانی به میدان بیاید غرب با تمام وجود جلوی آن می‌ایستد وگرنه وقتی شما در حدّ نماز و روزه به حق رجوع داشته باشید کاری با شما ندارد چون جا برای حاکمیت کفرآلودِ آن باقی است. امام خمینی«رضوان‌الله‌تعالی‌علیه» می‌فرمایند:

«نسلی تربیت کنید که بتواند از غرب بگذرد. دانشگاه است كه اداره‌ی امور كشور را مى‏كند و دانشگاه است كه تربيت نسل آينده و حاضر را مى‏كند. و چنانچه دانشگاه در اختيار چپاولگرهاى شرق و غرب باشد، كشور در اختيار آنهاست. آن قدرى كه دانشگاه هدف بوده است؛ جاهاى ديگر نبوده است.[[18]](#footnote-18)

مقام معظم رهبری«حفظه‌الله» که به دنبال مطهرهای دهه‌‌ی 80 و 90 هستند معتقدند تمدن نوین اسلامی یک بخش ابزاری دارد که همان پیشرفت‌های مادی و توسعه است ولی یک بخش اصلی و حقیقی دارد که سبک زندگی به روش اسلامی است و بستر تعالی انسان را فراهم می‌کند. می‌فرمایند: «ما برای ساختن تمدن نوین اسلامی باید از تقلید پرهیز کنیم... فرهنگ غرب، فرهنگ نابودکننده‌ی فرهنگ‌ها است».[[19]](#footnote-19)

وقتی بنا شد انقلابی ظهور کند که از غرب بگذرد غرب با اساس اسلام و انقلاب اسلامی درگیر می‌شود و عملاً مطهریِ امروز با کلیت غرب درگیر خواهد شد زیرا به تعبیر مقام معظم رهبری«حفظه‌الله» یکی از خصوصیات فرهنگ غربی، عادی‌سازی گناه است، گناه‌های جنسی را عادی می‌کنند... باطن فرهنگ غربی عبارت است از همان سبک زندگی مادیِ شهوت‌آلودِ گناه‌آلودِ هویت‌زدا و ضد معنویت و دشمن معنویت».[[20]](#footnote-20) و معلوم است که نمی‌توان با این فرهنگ درگیر نشد.

به نظر بنده خطر سوء استفاده از شهید مطهری از آنجا شروع می‌شود که به بهانه‌ی عدم تعارض شهید مطهری با علم و تکنولوژی غربی از تعارضی که در دهه‌ی 90 باید با غرب داشته باشیم، در تعارض دهه‌ی 40 و 50 با غرب متوقف شویم. این نحوه برخورد با شهید مطهری یک نوع بلوکه کردن شهید مطهری است. و با این کار شهید مطهری متهم می‌شود به پذیرش پوزیتیویسمِ علمیِ فرهنگ مدرنیته. به این معنا که شهید مطهری غرب را در کلیت پذیرفته و فقط با فسادهای رایج در غرب مخالف است. آیا شهید مطهری متوجه نبود که فرهنگ غربی به خودی خود و در باطن خود بی‌حجابی را به همراه می‌آورد و ریشه‌ی بسیاری از ناهنجاری‌های غربی در باطن آن فرهنگ نهفته است؟ فرهنگی که ملاکِ هست و نیست و بدی و خوبی را انسان می‌داند حتماً برای شهید مطهری و امثال او قابل قبول نیست.

امروز با گوهر اندیشه‌ی مطهری می‌توانیم از یک طرف با نظر به فلسفه‌ی اسلامی به بهترین نحو به مبانی حِکمی دین اسلام رجوع کنیم و از طرف دیگر از روح سوبژکتیویته‌ی غربی فاصله بگیریم و حقیقت را که در جمال انسانیِ آن، حضرت صاحب الزمان است مدّ نظر داشته باشیم.

با تأکید بر بعضی از جملات شهید مطهری و جداکردن آن‌ها از کلیّت فکر شهید مطهری کاری می‌کنیم که به جای این‌که شهید مطهری را در امروزِ تاریخ خود ادامه دهیم، غرب مدرن را تأیید ‌کنیم و از محکمات شهید مطهری غفلت می‌نمائیم. که فرمود: «محال است غرب با ساختار فرهنگی که دارد بتواند از معنویت و آزادی معنوی برخوردار بشود». ظلم به شهید مطهری آن است که بد فهمیده شود و با او کلیشه‌ای برخورد کنیم، به جای آن‌که از اندیشه و سیره‌ی آن شهید بزرگوار نردبانی بسازیم تا به افق‌های دورتر بنگریم و به آن سو حرکت کنیم.

در بازخوانی شخصیت شهید مطهری باید گفت: مطهری دل­بسته‌ی فلسفه و عرفان اسلامی و حکمت صدرایی بود و **در عین مواجهه‌ی آگاهانه و منصفانه با فلسفه‌ی غرب** به نوعی به برتری و غنای این اندیشه ایمان داشت.

ما با فلسفه‌ی غرب موافق باشیم ویا مخالف، برای موضع­گیری درست، درباره‌ی آن فلسفه و دوران نضج‌گرفتن آن از یونان باستان تا تحولات آن در دوره‌ی معاصر، باید به‌خوبی آن را بشناسیم. بدون این آشنایی، هرگونه قضاوتی ممکن است آگاهانه و منصفانه نباشد. برای رسیدن به وضعیتی مطلوب در این زمینه، روی­کرد شهید مطهری بیشتر به کار ما می آید؛ چرا که او آشنایی با این فلسفه را لازم دانسته و با سیره‌ی عملی و نظری خود این امر را بسیار برای ما تبیین نموده است؛ گرچه رویکرد ایشان نیز به بازنگری‌هایی نیاز دارد.

برای مواجهه با دنیای جدید و زیستن در جهان امروز و معرفی اندیشه‌ی اسلامی و دفاع از مرزهای هویتی و عقیدتی خویش و مصاف علمی با دیگر دیدگاه‌ها، به کسانی چون مطهری و روی­کرد او نیازمند هستیم، مطهری به ما فهماند که از آمدن میهمانانی چون فلسفه‌ی غرب به ضیافت اندیشه و عرصه‌ی اندیشه­ورزی­مان نباید هراسید؛ مهم آن است که این میهمان را بشناسیم و آمادگی لازم را برای پذیرایی از آن فراهم آوریم. این امر باید به گونه‌ای باشد که نه مرزهای علمی و هویت فلسفی و دینی خود را مخدوش و بی‌معنا کنیم و نه از فرصت‌ها و توانایی‌هایی که می‌تواند در اختیارمان باشد، محروم مانیم. اگر مطهری همین یک کار را کرده باشد، باز هم کارش بسیار ارزش­مند است، ولی امروزه ما بایستی با آسیب شناسی آن­چه او کرد، به تکمیل راه و روش وی بپردازیم و روی­کرد به این فلسفه را بهبود بخشیم.

به طور قطع بهترین راه برای آگاهی از اندیشه‌های یک فیلسوف مراجعه به آثار خود اوست؛ زیرا هرکس خودش بهتر از دیگران می‌تواند ذهنیات خویش را تحریر نماید. از بررسی مواردی که استاد مطهری مستندات خود را درباره‌ی فیلسوفان غربی ذکر کرده، چنین بر می آید که ایشان هرچند از آثار (ترجمه شده‌ی) کسانی چون راسل یا ویلیام جیمز استفاده کرده و از منابع واسطه‌ای چون سیر حکمت در اروپا (اثر محمدعلی فروغی) یا کتاب های پل فولکیه، فیلیسین شاله و عبدالرحمن بدوی استفاده برده ولی ناآشنایی با زبان اصلی آثار فلسفی غرب می تواند مانع ارتباط بی­واسطه و فهم بهتر مطالب شود.

 **جامع‌نگری در گزارش اندیشه‌ی یک عالم اسلامی** جز با مراجعه به همه‌ی آثار او و توجه به منظومه‌ی فکری و نظام اندیشگی او ممکن نیست؛ زیرا ممکن است متفکری در کتابی نظری را بیان کرده و در اثر دیگر آن را نقد یا تکمیل نموده باشد. این امر درباره‌ی کسانی مثل شهید مطهری که تألیف‌های فراوان دارند، از اهمیت و دشواری بیشتری برخوردار است، با این‌همه می‌توان ادعا کرد رجوع حضوری شهید مطهری به اسلام و فرهنگ اهل‌البیت (علیهم السلام) از او شخصیتی ساخته که آثار او بدون استثناء مفید است و قابلیت ادامه‌ در زمان‌ها و عرصه‌های گوناگون در آینده را دارد.

شهید مطهری در سلوک دینی و عبادات، طوری خود را پرورانده بود که هيچ عملي نمي‌توانست او را از راز و نياز با معشوق و معبودش بي‌نياز كند. رهبر معظم انقلاب در خاطره‌‌ای زيبا در اين رابطه می‌فرمایند؛‌

«هنگامي‌كه شهيد مطهري به مشهد می‌آمدند، گاهي اوقات به منزل ما وارد مي‌شدند. البته ايشان در مشهد آشنا و جا و مكان هم داشتند؛ منتهي به سبب علاقه‌اي كه من به ايشان داشتم و خودشان هم اين علاقه را مي‌دانستند، مستقيما به منزل ما مي‌آمدند. اتاقي كه ايشان شب‌ها مي‌خوابيدند، با يك در فاصله داشت با اتاقي كه من شب مي‌خوابيدم. ايشان هميشه وقت خواب، مقيد بود به خواندن قرآن، نيمه شب صداي ايشان را مي‌شنيدم كه هنگام تهجد و نماز شب‌خواندن، گريه مي‌كردند. البته نماز شب‌خوان زياد داريم؛ اما نماز شب‌خواني كه در آن نيمه شب با آن حال اشك بريزد و گريه كند، كم داريم».

آیت الله موسوی اردبیلی در سال 1361 در مصاحبه ای نقل نموده اند: «روز اول عید بود که به منزل ایشان [شهید مطهری] رفته بودیم. خانم مطهری صحبت می کرد و می گفت که دو شب قبل از شهادتش، ایشان برخاست برای نماز شب و آن شب زودتر از شب های قبل برخاسته بود.

قبل از برخاستن دائم پاهایش را می زد به زمین. من به صدای پای ایشان بیدار شدم. یک حالت خاصی در او دیدم. پرسیدم چیست؟ گفت من الآن خواب عجیبی دیدم، دیدم که من و امام دو تایی در مسجد الحرام هستیم و درِ بیت شریف باز شد، پیغمبر از آنجا آمد پایین و آمد طرف من و مرا بوسید.

من خدمت امام بودم، قدری دست پاچه شدم و گفتم: یا رسول الله ایشان فرزند شما هستند، پسر شما هستند. حضرت فرمود بله، و رفت طرف امام و امام را نوازش کرد و امام را بوسید و مجدداً برگشت به طرف من و لب هایش را روی لب های من گذاشت و الآن من گرمی لب های پیغمبر را روی لب هایم احساس می کنم.

خانم مطهری گفتند: من به ایشان گفتم که این خواب را چطور توجیه می کنید؟ ایشان جواب داد: یک تغییر بسیار بزرگی در زندگی من به وجود می آید.»[[21]](#footnote-21)

دکتر مجتبی مطهری (فرزند استاد شهید) هم در همین رابطه گفته اند: «در قم به دیدن امام (رضوان الله علیه) رفتیم. چشم هایشان پر از اشک بود. تازه جنازه را دفن کرده بودیم که حاج احمد آقا دنبال ما آمدند و گفتند که امام (رضوان الله علیه) منتظر شما هستند. مادر هم بودند.

... مادرم خوابی را که پدرم دیده بودند نقل کردند و آن هم خوابی بود که در آن امام (رضوان الله علیه) و پدر به حضور پیامبر (صلی الله علیه و آله) رسیده بودند.

... امام (رضوان الله علیه) به هیچ وجه توصیفی که در مورد خودشان بود تکرار نکردند و گفتند: "این خواب از عالم بالاست و پیامبراز عالم بالا خبر داده اند.» ... مادر گفتند که پدر همیشه در روضه امام حسین (علیه السلام) بی تاب می شدند و آرزوی شهادت داشتند و امام گفتند: مطمئن باشید که خواب پیامبر (صلی الله علیه و آله) نشانه استجابت دعای ایشان است.»[[22]](#footnote-22)

تعبير اين خواب زيبا، كه همان رؤياي صادقه است، شهادت ايشان بود كه چند روز پس از آن روي داد، و به اين وسيله، اين شهيد بزرگوار به ملاقات رسول‌الله و لقاي حضرت حق شتافت.

خداوند إن‌شاءالله روح آن مرد بزرگ را با اهل البیت (علیهم السلام) محشور بگرداند و آینده‌ی علمی و فکری جامعه‌ی ما را از تفکرات این مرد بزرگ و این عالم اسلامی بیش از پیش برخوردار نماید.

و السلام علیکم و رحمة الله و برکاته

1. - سخنان رهبری با جمعی از اساتید حوزه‌های علمیه‌ی کشور در تاریخ 8/9/1386. [↑](#footnote-ref-1)
2. - مقام معظم رهبري«حفظه‌الله» در جمع اساتيد و طلاب حوزه‌ي علميه‌ي قم در تاریخ 8/6/86 . [↑](#footnote-ref-2)
3. - شهید مطهری در پاورقی‌های مقاله‌ی ششم اصول فلسفه در تعمیم‌دادن اعتباریات به موجودات زنده - اعم از انسان و غیر انسان- که علامه طباطبائی«رحمة‌الله‌علیه» به آن معتقدند اشکال می‌گیرند. [↑](#footnote-ref-3)
4. - وصیت‌نامه‌ی حضرت امام«رضوان‌الله‌تعالی‌علیه»، ص 4. [↑](#footnote-ref-4)
5. - نشریه‌ی شاهد یاران، شماره‌ی ۵ و ۶ ، صفحه‌ی ۶۲ . [↑](#footnote-ref-5)
6. - سوره‌ی حج، آیه‌ی 46. [↑](#footnote-ref-6)
7. -مرتضي مطهري، گفتارهاي معنوي، ص 51. [↑](#footnote-ref-7)
8. - بيانات در ديدار اعضاى كنگره‏ى حكمت مطهر 18/ 12/ 1382 [↑](#footnote-ref-8)
9. -محمد حسین حسینی تهرانی، روح مجرد ، ص 363 [↑](#footnote-ref-9)
10. - پيام به مناسبت همايش جهاني بزرگداشت صدرالمتألهين 1/3/78. [↑](#footnote-ref-10)
11. - همان [↑](#footnote-ref-11)
12. - مجموعه‌ی آثار، ج14، ص 512 [↑](#footnote-ref-12)
13. -مجموعه‌ی آثار، ج13، ص249 [↑](#footnote-ref-13)
14. - صحيفه‌ی امام، ج‏12، ص: 26. [↑](#footnote-ref-14)
15. - مرتضي مطهري، مجموعه‌ی آثار، جلد اوّل، ص 39 ـ 38. [↑](#footnote-ref-15)
16. - صحيفه‌ی امام، ج ‏9، ص 433. [↑](#footnote-ref-16)
17. - سوره‌ی بقره، آیه‌ی 34. [↑](#footnote-ref-17)
18. - صحيفه‌ی امام، ج ‏14، ص 426. [↑](#footnote-ref-18)
19. - به سخنرانی مقام معظم رهبری«حفظه‌الله» در دیدار با جوانان استان خراسان شمالی در تاریخ 23/7/1391 رجوع شود. [↑](#footnote-ref-19)
20. - همان [↑](#footnote-ref-20)
21. - ویژه نامه شهادت شهید مطهری، روزنامه جمهوری اسلامی، 12/2/1361 [↑](#footnote-ref-21)
22. - استاد مطهری از نگاه خانواده، انتشارات صدرا، صفحات 21 و 22 [↑](#footnote-ref-22)